

نام‌شناسی شخصیت در داستان‌های مجموعه سه‌تار از جلال آل احمد

معصومه مرادی* / محمود کمالی**

دریافت مقاله:

۱۳۹۵/۰۷/۰۹

پذیرش:

۱۳۹۶/۰۳/۰۸

چکیده

قدرت هم‌ذات‌پنداری مردم با قهرمانان داستان‌ها بسیار زیاد است. قهرمانان داستانی همان اشخاص جامعه‌اند و مخاطب در خوانش اثر، خود را در جایگاه قهرمان می‌بیند. از این‌رو، تحلیل شخصیت‌ها و قهرمانان داستان‌ها ضروری است. یکی از روش‌های شناخت بهتر قهرمانان داستان، نام‌شناسی شخصیت‌هاست. نویسنده با استفاده از نام‌های مختلف، داستان یا شخصیت‌های داستان را معرفی می‌کند. شناختن شخصیت‌های کنش‌گر در اثر، به نوبه خود به شناسایی لایه‌های درونی اثر کمک می‌کند. از این‌رو، نام‌شناسی کاربردی اساسی در تحلیل و نقد داستان دارد. هرچند داستان‌نویسی در ایران و ادبیات فارسی سابقه‌ای طولانی ندارد، در قرن اخیر نویسندگانی در این حوزه فعالیت کرده‌اند. جلال آل احمد در شمار این نویسندگان قرار می‌گیرد. از آن‌جهت که جلال از نویسندگان صاحب سبک ایرانی است و ایدئولوژی‌های خاصی دارد، نام‌شناسی شخصیت‌های داستانی او در تحلیل داستان‌هایش بسیار پراهمیت است. در این مقاله سعی شده است که به نام‌شناسی شخصیت‌های داستانی در مجموعه سه‌تار پرداخته شود.

کلیدواژه‌ها: سه‌تار، جلال آل احمد، نام‌شناسی، شخصیت.

* دانشجوی کارشناسی ارشد گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه پیام‌نور (نویسنده مسئول). moradimasooe@gmail.com

** استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه پیام‌نور.

مقدمه

دانش نام‌شناسی را می‌توان شاخه‌ای از دانش واژه‌شناسی^۱ دانست که در سال‌های اخیر، به آن توجه بیشتری شده است. نام‌شناسی^۲ از واژه یونانی *onomastikos*، به معنی تبحر در نام‌گذاری گرفته شده است. این دانش به بررسی تاریخچه، سرچشمه و ریشه و شکل نام‌ها می‌پردازد. این دانش در حوزه‌های گوناگونی از جمله جغرافیا کاربرد دارد اما حوزه‌ای که این پژوهش را در بر می‌گیرد، تلفیقی از زبان‌شناسی و ادبیات است که نام‌شناسی داستانی^۳ خوانده می‌شود. نام‌شناسی داستانی به بررسی و مطالعه نام‌های به کار رفته در داستان (نام افراد، مکان‌ها و چیزها) می‌پردازد. این نام‌ها ممکن است به صورت مستقیم (همانند اسم خاص) یا غیرمستقیم (همانند توصیف) در داستان به کار رفته باشد. (Webster: 2003: 76)

جلال آل احمد از نویسندگانی است که در دوره معاصر داستان یا داستان‌واره‌هایی را خلق کرده است. او در داستان‌های کوتاهش بیشتر به فقر اجتماعی و فقر فرهنگی پرداخته است. استفاده از نام شخصیت‌های او تا حدی هدفمند است. خواننده با پیشرفت داستان، در بسیاری از موارد به تفکر وی و پیرنگ داستان‌هایش می‌رسد. با این حال هیچ یک از آثار وی با این رویکرد بررسی نشده است.

مجموعه سه‌تار، در سال ۱۳۲۷ شمسی نوشته شده است. در این دوره جلال آل احمد دستخوش تغییرات فکری گسترده بوده است. در این مجموعه سیزده داستان کوتاه وجود دارد که درون‌مایه اغلب آنها مسائل اجتماعی با رویکرد خرافه‌ستیزی مذهبی است. بررسی شخصیت‌های داستانی این مجموعه در شناسایی اوضاع اجتماعی دوره جلال و نیز تفکر غالب جامعه کمک‌کننده است.

پیشینه پژوهش

با وجود انبوه پژوهش‌های انجام‌شده در حوزه داستان، درباره نام‌شناسی داستان هیچ کتاب مستقلی وجود ندارد و تعداد مقالاتی که اشاراتی به این حوزه داشته‌اند، بسیار اندک است. احمد اخوت در کتاب *دستور زبان داستان* به صورت مختصر به نام‌شناسی شخصیت در داستان پرداخته است. از مقالات مربوط به این موضوع می‌توان از «نام‌گزینی زنان در داستان‌های هزار و یک شب» از مریم حسینی و حمیده قدرتی و «نام‌گزینی در روزگار سپری‌شده مردم سالخورده دولت‌آبادی» از قهرمان شیری نام برد. دو پایان‌نامه نیز با مضمون *تپ‌شناسی شخصیت‌های داستانی جلال آل احمد* از شهلا منبری و *شخصیت‌پردازی کودکان در آثار داستانی جلال آل احمد* از علی شمس‌علی‌نیا در این حوزه انجام شده است.

نام‌شناسی شخصیت در مجموعه سه‌تار

بررسی نام‌های به کار رفته در یک داستان، تا حد زیادی می‌تواند ذهنیات و اندیشه‌های نویسنده را

1. lexicology
2. onomatology or onomastics
3. Narrative Onomastics

کتاب‌ها و پسران و شهرها را شامل هستند.
(انوری - گیوی، ۱۳۷۹: ۷۹)

در استفاده از اسم عام رویکردهای گوناگونی وجود دارد. گاهی اسم عام به جهت تکریم و گاهی تحقیر است. تعریض، تنبیه و مفاخره دیگر کاربردهای استفاده از اسم عام برای معرفی شخصیت است.

از شیوه‌های استفاده از اسم عام، اضافه شدن جمله توصیفی به آن، به جهت رفع ابهام است:

«بعد از ذکر یک مفهوم کلی، مصداق یا مصادیق آن را جهت ایضاح مطلب و تقریر در ذهن، ذکر می‌کنیم». (شمیسا، ۱۳۸۹: ۱۷۹)

«مردمی که شادمانی‌های گم‌شده و گریخته خود را در صدای تار او در ته آواز حزین او می‌جستند». (آل احمد، ۱۳۸۳: ۸)

در این داستان استفاده از اسم عام مردم در تعریض به کار رفته است و به بی‌توجهی مردم و استفاده ابزاری از قهرمان داستان اشاره دارد.

«بچه‌ها، دوتا دختر، یکی دوازده‌ساله و دیگری کوچک‌تر، توی ایوان روبه‌روی مادرشان به دیوار تکیه داده بودند و از حال رفته بودند». (همان: ۶۱) در این داستان جلال پس از استفاده از اسم عام دختر به شیوه ایضاح بعد از ابهام توجه کرده است و به صورت جزئی‌تر شخصیت‌ها را که در ادامه هر کدام نقشی دارند، توضیح داده است.

گاهی استفاده از اسم عام، رویکردهای گوناگونی دارد. در داستان سه‌تار مردم سه گروه مختلف را در بر می‌گیرند:

دربارۀ اقشار گوناگون جامعه نشان دهد و خواننده را در فهم بهتر و درست داستان یاری کند. به عقیده کوروش صفوی، با رمزگشایی متن می‌توان به نویسنده رسید. (صفوی، ۱۳۹۲: ۲۲)

در هر داستان یا قصه‌ای، نویسنده برای معرفی شخصیت‌های خود، از شیوه‌ای خاص استفاده می‌کند.

جورج لیکاف^۴، زبان‌شناس آمریکایی، معتقد است که ارجاع در داستان به چهار شکل عمده زیر انجام می‌شود:

۱. اسم خاص

۲. توصیف

۳. اسم عام (یا نوع جنس)

۴. ضمیر (اخوت، ۱۳۷۱: ۱۶۳)

علاوه بر این موارد، شیوه‌های دیگری نیز برای نام‌گذاری شخصیت داستانی دیده می‌شود. آل‌احمد در داستان‌هایش از روش‌های مختلفی استفاده کرده است:

۱. نام‌گذاری شخصیت‌ها براساس اسم

دو شیوه رایج برای نام‌گذاری شخصیت‌های داستان بر اساس اسم موجود است که عبارت‌اند از: اسم عام و اسم خاص.

الف) اسم عام

اسم عام، اسمی را می‌گویند که شامل کلیه افراد هم‌جنس باشد. مانند: کتاب، پسر و شهر که همه

۲. در مواردی که صاحب اسم دارای موقعیت اجتماعی خوبی است، اسم‌ها با پسوند خان آمده است. قهرمانان دو داستان *وسواس* و *اختلاف حساب* این گونه‌اند:

احمدعلی خان در داستان *اختلاف حساب* و غلام‌علی خان در داستان *وسواس*.
 ۳. نام خانوادگی به صورت محدود و تنها در سه داستان *آرزوی قدرت*، *مرزون آباد* و *اختلاف حساب* استفاده شده است. در هر سه داستان مذکور شخصیت‌های معرفی شده با نام خانوادگی دارای نوعی اقتدار ظاهری مالی یا اجتماعی هستند و در عین حال درگیر نوعی درماندگی نیز می‌باشند.

۴. نام‌های استفاده شده در داستان‌های منطقه‌ای با فرهنگ منطقه سازگار است. شیخ عبود و عبدالله در داستان *الگمارک و المجوس*.

۲. نام‌گذاری طنزآمیز شخصیت

یکی دیگر از شیوه‌های جلال در معرفی اشخاص داستان‌هایش استفاده از طنز است. گاه این طنزها را در شکل ظاهری واژه‌ها نیز می‌توان مشاهده کرد.

برخی از شوخی‌های زبانی با دستکاری در لایه‌های آوایی زبان حاصل می‌شود؛ جابه‌جایی در ساختار آواها باعث ناسازگاری سخن با عادات ما می‌شود. این بازی‌های آوایی و واجی هم در نظام گفتار رخ می‌دهد و هم نوشتار...

با جابه‌جایی در نویسه‌های فارسی گاه شکل‌های نامتعارف و ناسازگاری خلق می‌شود که شوخ‌گنانه‌اند. شگردهایی مانند وارونه‌نویسی،

مردمی که به او پول می‌دادند (استفاده از شخص برای نفع خود).

مردمی که معلوم نبود به چه کاری در آن اطراف می‌لولیند (بی‌هدفی).
 مردمی که تنها نظاره‌گر هستند.

این مردم در داستان بچه مردم نقشی دیگر نیز می‌پذیرند و علاوه بر بی‌هدفی و بی‌دغدگی فضول هم هستند.

استفاده از اسم‌های مبهم دیگران، کسی و... نیز چنین معانی دارند و نمادی از انفعال و بیهودگی هستند.

ب) اسم خاص

استفاده از اسم خاص در مجموعه سه‌تار محدود به چهار داستان است. اسم‌های خاص در این داستان‌ها یا به صورت نام استفاده شده‌اند و یا به صورت فامیل آمده‌اند. «منتقدان ادبی درصددند تا بدانند که نام‌های خاص شخصیت‌های داستان تا چه اندازه دلخواه یا برعکس توجیه‌پذیر است. رولان بارت معتقد است باید در باب هر نام خاص دقیقاً تأمل کرد. زیرا نام خاص اگر بتوان گفت شاه دال‌هاست و معانی ضمنی‌اش غنی و نمادین و اجتماعی است» (قویمی، ۱۳۸۸: ۵۳).
 آنچه مسلم است در مجموعه سه‌تار نیز چون بسیاری از دیگر آثار داستانی این نوع اسم‌ها ویژگی‌های خاص خود را دارند:

۱. اسم‌های مورد استفاده در داستان‌های این مجموعه به طور کل مذهبی هستند. عبدالله، سکینه، بتول، صغرا، هاجر، حسن، احمد علی، عنایت الله و..

نظر گرفته شود، به صورت ریزه؛ با جریان عمومی داستان هم‌سو است. ریزه‌چی تنها یک سرنیزه زنگ زده دارد که با آن در آرزوی رسیدن به قدرت است. ریزه در لغت‌نامه دهخدا به معنای خرد و جزئی از چیزی معنی شده است که با جو داستان هم‌خوان است.

در داستان لاک صورتی شخصیتی وجود دارد که به عنوان محترم خانم معرفی شده است. ویژگی خاص این زن، استفاده از لاک و وسایل آرایشی است که در آن دوره تنها در بین طبقه خاصی از جامعه رایج بوده است. از متن داستان بر می‌آید که این شخصیت تنها وجه اشتراکش با قشر مرفه جامعه استفاده از لاک است و به همین دلیل نیز محترم خانم نامیده شده است که طنزآلود است.

در داستان سه‌تار نیز در جایی که قهرمان داستان را هنرمند معرفی می‌کند، استفاده از کلمه معلم حساب می‌تواند نمایانگر حسابگری و خالی بودن از هنر هم باشد.

«سه سال بود که آوازخوانی می‌کرد. مدرسه را به‌خاطر همین ول کرده بود. همیشه ته کلاس نشسته بود و برای خودش زمزمه می‌کرد. دیگران اهمیتی نمی‌دادند و ملتفت نمی‌شدند؛ ولی معلم حسابشان خیلی سخت‌گیر بود و از زمزمه او چنان بدش می‌آمد که عصبانی می‌شد و از کلاس قهر می‌کرد». (آل‌احمد، ۱۳۸۳: ۱۱)

۳. نام‌گذاری شخصیت بر اساس شغل

در این شیوه، شخصیت‌ها به کمک شغلشان به خواننده معرفی می‌شوند. این تیپ شخصیت به‌طور عمده نقش‌های جانبی را در داستان به

چپه‌نویسی، ترکیب حروف با اعداد...، جدانویسی، سرهم‌نویسی که همگی خلاف عادت‌های نوشتاری و در شمار ناسازگاری یک عنصر با هم بافت‌های خود است، از جمله شگردهای طنز در سطح واجی و آوایی زبان‌اند. (فتوحی، ۱۳۹۰: ۳۸۱)

در دو داستان اختلاف حساب و آرزوی قدرت از این شیوه طنزپردازی استفاده شده است. آقای ذوالقعدة از دایره بروات و آقای خوش حساب در داستان اختلاف حساب:

ذوالقعدة در ابتدای امر واژه عقده را به ذهن متبادر می‌سازد صرف نظر از معنای آنکه خمودی و نشستن همیشگی را می‌رساند. قرار گرفتن این کلمه در کنار دایره بروات و نیز توصیف‌های بعد درباره آقای خوش حساب از دفتر ارز؛ طنزی در کلام ایجاد کرده است که به شخصیت او که در عین کم‌حرفی و همواره نشستن که با معنای فامیل او هم‌خوان و در پی بهانه‌جویی است، سازگاری دارد.

در داستان آرزوی قدرت قهرمان داستان زیره‌چی نام دارد. پسوند چی از زبان ترکی گرفته شده است و برای نسبت و ساختن صفت فاعلی و صفت شغلی به کار می‌رود: توپچی، خرکچی، راپورتچی.

این پسوند اغلب به واژه‌هایی می‌پیوندد که به یکی از چهار حرف (الف، واو، یا و های بیان حرکت) ختم شده باشد. (انوری - گیوی، ۱۳۷۹: ۲۸۳)

ترکیب زیره با پسوند چی مفهوم خاصی را به دست نمی‌دهد، اما اگر زیره، قلب‌شده ریزه در

عهده دارند و بر اساس محیط وقوع داستان، متفاوت هستند.

ژاندارم، نظامی، سرباز، پاسبان، پیش خدمت، عطرفروش، خواننده، کارمند، روزنامه‌فروش، خرده‌ریزفروش، میرزای تجارت‌خانه، رئیس حسابداری، راننده قایق، شوfer، پادو، کاسه بشقابی و نون خشکی از شغل‌های استفاده‌شده در مجموعه سه‌تار است.

در این شیوه، بافت مکانی داستان مشخص‌کننده اشخاص است. عمده شخصیت‌ها در محیط‌های متوسط رو به پایین جامعه شکل می‌گیرند. شخصیت‌های سطح بالای اجتماعی دیده نمی‌شوند. رئیس بانک در داستان اختلاف حساب و رئیس شهربانی در داستان مرزون آباد بالاترین رده اجتماعی را دارا هستند.

بسامد استفاده از شغل‌های نظامی در داستان‌های این مجموعه بالاست. سرباز، نظامی، شرطه، رئیس شهربانی، ژاندارم، پاسبان و... نمونه‌هایی از این شغل‌ها هستند که در داستان‌های مرزون آباد، آرزوی قدرت و بچه مردم استفاده شده‌اند و انعکاس‌دهنده قدرت آنها در دوره داستان‌نویسی جلال است.

۴. نامگذاری شخصیت با ضمیر

دو ضمیر جدای «او» و «من» و متصل «م» و «ش» به دلیل زاویه دید داستان بیشترین استفاده را در داستان‌های جلال دارند. به عقیده اخوت استفاده از ضمیر در داستان به جای اسم، دلایل متعددی چون تحقیر، مهم نبودن شخصیت و یا شناخته نبودن آن است. (اخوت، ۱۳۷۱: ۱۷۲)

در داستان وداع این شیوه چشم‌گیر است. هدف اصلی آل احمد نیز تحقیر شخصیت مقابل است که انسانی منفعت‌جو، پرحرف و بی تفاوت است:

«من با او از دبیرستان آشنایی داشتم و در این سفر، وقتی در راهروی قطار به او برخورددم، پس از سلام و تعارف معمولی، هرچه فکر کردم چیز دیگری نداشتم تا به او بگویم». (آل‌احمد، ۱۳۸۳: ۴۸)

۵. نام‌گذاری تحقیرآمیز شخصیت

نویسنده براساس فضای داستان، در برخی موارد ناگزیر است شخصیتی را با تحقیر معرفی کند. سه شیوه عمده برای تحقیر شخصیت در داستان‌هایی سه تار دیده می‌شود:

الف) استفاده از «ک» تصغیر

استفاده از «ک» تصغیر از روش‌هایی است که به کمک آن شخصی را کوچک معرفی می‌کنند و اگر کلمه مصغر با «ه» بیان حرکت همراه شود اوج تحقیر را ایجاد می‌کند:

«من حالا باید بروم جوانکی را توقیف کنم که یک دختر مرزون آبادی رو برد». (همان: ۹۳)

«مرتیکه بی‌دین از خدا خجالت نمی‌کشی».

(همان: ۱۱)

ب) تصغیرسازی با واو

در برخی کلمه‌ها و به خصوص در گویش‌های خاص، واو نیز می‌تواند در ایجاد کلمه مصغر نقش داشته باشد. گویش تهرانی از این نوع است:

مکانی پرداخته است. در این داستان دو قهرمان اصلی وجود دارد که در نقطه مقابل هم هستند. دو دوست که در قطاری مسیری را طی می‌کنند؛ یکی کم‌حرف و گوشه‌گیر و در عین حال مردم‌دوست و دیگری پرحرف و خوشگذران و بی‌درد.

۷. نام‌گذاری با استفاده رابطه وابستگی

در این شیوه قهرمان داستان هسته اصلی گروه را می‌سازد و دیگر شخصیت‌ها به شیوه وابستگی معرفی می‌شوند. بیشتر این شخصیت‌ها را وابسته‌های فامیلی می‌سازند: عمویش، پدرش، مادرش، زنش، رفیق من، مادر خود.

گاهی کلمات سازنده این ترکیب‌های وابستگی با توصیف همراه هستند: رفیق هم‌اتاق من، رفیق همسفرم، شاگردهایم.

این شیوه به فراوانی و به طور خاص در داستان‌های بچه مردم، وداع، مرزون آباد، اختلاف حساب و الگمارک و المکوس دیده می‌شود.

۸. توصیف به جای نام‌گذاری

همان‌گونه که در مقدمه ذکر شد، به عقیده لیکاف، یکی از شیوه‌های ارجاع به شخصیت‌های داستان‌ها توصیف است. شیوه توصیف از رایج‌ترین شیوه‌های معرفی شخصیت در داستان است. در این روش نویسنده با کمک فضاسازی به معرفی شخصیت مورد نظر خود می‌پردازد. «یکی از روش‌هایی که آدم‌های داستانش را به خواننده معرفی می‌کند یا از زاویه دید فردی در داستان، خصوصیت‌ها و خصلت‌های شخصیت

«شاید یارو را می‌گه». (همان: ۸۱)

ج) تحقیر با استفاده از واژه‌های ناسزا

جلال از این شیوه در داستان بچه مردم استفاده کرده است:

«نمی‌خواست پس افتاده یک نره خر دیگر

را سر سفره‌اش ببیند». (همان: ۱۶)

استفاده از این ترکیب علاوه بر تحقیر، تحکم و مردسالاری را نیز در بر دارد و با رویکرد فمینیستی داستان هم‌سو است.

گاهی این تحقیر همراه با تحبیب است: «هر وقت با این خواهر بدجنس بودم او پقی می‌زد به خنده و مرا هم می‌خندانند». (همان: ۷۳)

۶. نام‌گذاری شخصیت‌های متقابل

در برخی از موارد، جلال برای پرداختن داستان از شخصیت‌های متقابل و در تضاد استفاده کرده است. تقابل رئیس و پیش‌خدمت و پیرمرد و جوان در داستان اختلاف حساب از این‌گونه است.

با دقت در دو جمله زیر تقابل شخصیت و

محیط به خوبی مشهود است:

«یک اتوشویی مرتب و تمیز نیست که کف حیاطش را آسفالت کرده باشند و دربان آبرومندی هم داشته باشد که مال مردم را بپاید. یک گاراژ فکسنی که تاکسی‌دارها هم مجبورند خودشان توی تاکسی‌هاشان بخوابند نه صاحبی دارد و نه دربانی». (همان: ۹۸)

در داستان وداع نیز، جلال در نقد شرایط قهرمان داستان به تقابل این دو در یک موقعیت

روی شکمش با یک دست نگه داشته بود. دست چپش توی جیب شلوار کوتاهش بود. کنده‌های زانویش کبره بسته بود». (آل احمد، ۱۳۸۳: ۱۶۵)

چنانچه پیداست ابتدا پسرک به خواننده معرفی می‌شود و پس از آن به شرح ویژگی‌های ظاهری یا درونی آن می‌پردازد.

الف-۲) بندنوشته‌های مبهم

در این بندنوشته‌ها، ترکیب‌های وصفی بدون هسته‌ای مشخص پشت سر هم می‌آیند و خواننده با کنار هم قرار دادن نشانه‌ها به جنسیت و نوع شخصیت قهرمان پی می‌برد. داستان سه‌تار و زندگی که گریخت حاوی چنین بندنوشته‌هایی هستند.

«یک سه‌تار نو و بی‌روپوش در دست داشت و یخه باز و بی‌هوا راه می‌آمد. از پله‌های مسجد شاه به عجله پایین آمد و و از میان بساط خرده‌فروش‌ها و از لای مردمی که در میان بساط گسترده آنان، دنبال چیزهایی که خودشان هم نمی‌دانستند، می‌گشتند، داشت به زحمت رد می‌شد....»

موهایش آشفته بود و روی پیشانی‌اش می‌ریخت و جلوی چشم راستش را می‌گرفت. گونه‌هایش گود افتاده و قیافه‌اش زرد بود ولی سرپا بند نبود و از وجد و شعف می‌دوید». (همان: ۷)

آنچه از این توصیف‌های پیاپی به دست می‌آید آن است که قهرمان داستان مرد است. در عین حال حالت شلختگی او در باز بودن یخه و بی‌هوا راه رفتنش و نیز آشفته‌گی مویش دیده

دیگر داستان توضیح داده می‌شود و اعمال آنها مورد تفسیر و تعبیر قرار می‌گیرد». (میرصادقی، ۱۳۸۵: ۸۷)

جلال آل احمد در تمام داستان‌هایش در کنار سایر روش‌ها از این شیوه استفاده کرده است. توصیف قهرمان یا شخصیت‌های داستانی در مجموعه سه‌تار انواع گوناگونی دارد که عبارت‌اند از:

الف) بندنوشته (پاراگراف)های توصیفی

بندنوشته‌های توصیفی با کنار هم قرار گرفتن جمله‌ها و گروه‌های وصفی پی‌درپی شکل می‌گیرد. نویسنده به کمک آن مخاطب را با شخصیت کنش‌گر در داستان آشنا می‌کند. این بندنوشته‌ها خود به گونه‌های متفاوتی دسته‌بندی می‌شوند.

الف-۱) بندنوشته‌های رفع ابهام‌کننده

در این نوع بندنوشته‌ها، قهرمان هسته تمام گروه‌های وصفی است و جمله کانونی بندنوشته را می‌سازد. به صورت اسم عام، خاص یا ضمیر معرفی می‌شود و در نتیجه جنسیت و تا حدودی شخصیت آن مشخص است و نویسنده در تلاش است با استفاده از توصیف‌های تو در تو و پیاپی به معرفی دقیق‌تری از آن بپردازد.

«پسرک سر برهنه‌ای بود که فقط یک پیراهن بی‌آستین پاره و چرک به تن داشت، با یک شلوار کوتاه خاکی رنگ نظامی،.... پسرک شاید دوازده ساله بود، موهای سیاهش توی صورتش ریخته بود و صورتش پاک بود، بند جعبه‌اش را روی گردنش آویخته بود و جعبه را

و نه دستش را روی صورتش می‌گرفت. همان‌طور که روضه‌خوان می‌خواند او به روبه‌روی خود نگاه می‌کرد و بی‌صدا اشک از چشمش، روی صورتش که ریش جوگندمی کوتاهی داشت، سرازیر می‌شد». (همان: ۷۱)

این شخصیت، مورد ستایش قهرمان داستان و نویسنده است. انسانی است عاری از تظاهر و ریا و هرچه هست همان است که دیده می‌شود. او را باید نقطهٔ مقابل پسرک عطر فروش در داستان سه‌تار دانست. عطر در عین حال ملازمتش با سجاده، روی و ریا و همه‌گیری را نیز در خود نهفته دارد.

الف- ۴) بندنوشته‌های توصیف صحنه

این نوع بندنوشته‌ها در شناختن قهرمان داستان و دریافت موقعیت او کمک ویژه‌ای به خواننده می‌کند. جلال از این روش در داستان‌های مختلف بهره برده است. هرچند به طور مستقیم این توصیف‌ها به قهرمان داستان بر نمی‌گردد، اما به شناخت روحیه و افکار قهرمان کمک می‌کند. این نوع بندنوشته‌ها به گونه‌ای خفیف، یادآور جریان سیال ذهن است.

در بندنوشته زیر جلال، فضایی را که قرار است داستان در آن اتفاق بیفتد با جزئیات توصیف می‌کند:

«همه جا می‌درخشید. همه چیز پرتو مخصوص بهاری داشت، مگر کلبهٔ آنان. در دامنهٔ تپه، نزدیک رودخانه، کلبهٔ گلی آنان روی خاک خیس و نم‌کشیدهٔ کنار رودخانه، قوز کرده بود و انگار پنجه‌های خود را به خاک فرو برده بود و

می‌شود. به علاوه بی‌روپوش بودن سه‌تار، در ضمن تأکید بر شلختگی و در عین حال تظاهرات اعتقادی و گودافتادگی گونه و زردی صورت دلالت بر ناتوانی مالی قهرمان داستان دارد. در داستان زندگی که گریخت نیز از این بندنوشته‌ها دیده می‌شود:

«زیاد جوان نبود. کول‌واره‌اش از پشت روی کمرش افتاده بود و شل و وا رفته راه می‌آمد. یک کلاه لبه‌دار به سر داشت، ریشش تراشیده بود. یک دست خود را توی جیبش کرده بود و با دست دیگر طناب باربند خود را روی دوشش نگه می‌داشت». (آل احمد، ۱۳۸۳: ۵۳)

در این بند نیز قهرمان مردی باربر است که با توصیف‌های مختلف سن، حالت جسمی و وضع ظاهری معرفی شده است.

بندنوشته‌های توصیفی را براساس موضوع توصیف نیز می‌توان تقسیم‌بندی کرد. بر این اساس، این بندنوشته‌ها سه دستهٔ توصیف ظاهری، توصیف صحنه و توصیف ذهن را شامل می‌شوند.

الف- ۳) بندنوشته‌های توصیف ظاهر

در این بندنوشته نویسنده کوشیده است تا با توصیف ظاهر قهرمان یا ضد قهرمان داستان، تصویر دقیق‌تری را در ذهن مخاطب ایجاد کند:

«یکی دیگر هم بود که وقتی گریه می‌کرد صورتش را نمی‌پوشانید. سرش را هم پایین نمی‌انداخت. دیگران همه طور می‌کردند. مثل این که خجالت می‌کشیدند کس دیگری اشکشان را ببیند. ولی این یکی نه سرش را پایین می‌انداخت،

در سرازیری آنجا خود را به زور روی تپه نگه می‌داشت». (همان: ۴۶)

در این بندنوشته تصویر پنجه انداختن کلبه در خاک و تلاش برای به زور نگه داشتن خود مقدمه‌ای است که ذهن را برای داستانی که در حال روی دادن است و مخاطب از آن چیزی نمی‌داند آماده کند. در سطرهای بعد در داستان وداع وضع معیشتی بد خانواده این کلبه و تلاش آنها برای گذران زندگی آمده است و این تصویر به خوبی می‌تواند پیشاهنگ داستان باشد. پرداختن به فقر اجتماعی - فرهنگی رایج و بی‌تفاوتی مردم در قبال یکدیگر، از دغدغه‌های جلال در نامیدن شخصیت‌های داستان‌هایش بوده است.

الف-۵) بندنوشته‌های توصیف ذهن

بیان افکار شخصیت نیز در شناختن بهتر او و نیز دریافت بهتر داستان کمک می‌کند:

«فکرش مغشوش بود. تازه به فکر رفقای همکارش می‌افتاد که در روزهای بیماری او در روزهای غیبت او باید کارشان را میان خودشان پخش کنند و از روی اکراه و یا اگر خیلی نمک‌نشناس نباشند، با رضایت خاطر هر روز به خاطر کار او یک ساعت دیرتر به خانه‌های خودشان برگردند». (همان: ۱۳۱)

آل‌احمد در این نوع بندنوشته‌ها در تلاش است که شرایط نابسامان روحی مردم را به تصویر بکشد. این نابسامانی‌های روحی بازخورد نابسامانی‌های اجتماعی است که در سه داستان در آرزوی قدرت، اختلاف حساب و بچه مردم شیوه

اصلی شناساندن قهرمان داستان است. «در آرزوی قدرت تحلیل روانی کارمند با نشان دادن ترس او از نظامی‌گری حاکم همراه است. در اختلاف حساب نیز نویسنده به جای گزارش ساده وقایع، به تحلیل روحی و توصیف اضطراب‌های درونی افراد می‌پردازد. این آدم‌ها آن‌چنان در بدبختی غرقه می‌شوند که کمترین تسلی خاطر نمی‌یابند». (میرصادقی، ۱۳۸۷: ۲۶۰)

الف-۶) بندنوشته‌های توصیفی انتقادی

در این نوع بندنوشته، تصویر ارائه شده از انتقاد در چارچوب طنز و محکم است:

«پسرک عطرفروش که حتم داشت وظیفه دینی خود را خوب انجام داده است، آسوده خاطر شد. از ته دل شکری کرد و دوباره پشت بساط خود رفت و سر و صورت خود را مرتب کرد و تسبیح به دست مشغول ذکر گفتن شد». (آل احمد، ۱۳۸۳: ۱۳)

در این نوع بندنوشته جلال، با زبانی کنایی و طعن‌آلود به انتقادی که تمام فضای داستان براساس آن پی‌ریزی شده می‌پردازد و در بند پایانی نتیجه‌گیری داستان را این‌گونه بیان می‌کند. (اسحاقیان، ۱۳۹۲: ۳۴)

الف-۷) توصیف‌های متضاد

در این نوع بندنوشته‌ها دگرگونی حالت قهرمان توصیف می‌شود و تلفیقی از توصیف جسمی همراه با پشتوانه‌های ذهنی است. در واقع تلفیقی از دو نوع بندنوشته توصیف ظاهری و توصیف ذهنی است.

ب-۲) توصیف قومیتی

عرب‌های چفیه بسته و چوب به دست، دو تا سرباز لب‌برگشته و دماغ پهن استرالیایی با صورت‌های مسی رنگ و چانه مربعی شکل.

ب-۳) توصیف ظاهری

نظامی تفنگ به دوش، شوهرهای ناشی و دست‌پاچه، مرد باریک، دختر بزرگ‌تر، پیرمرد الاغ‌سوار، دخترک لاغر و پوست به استخوان‌کشیده، کودکان پابره‌نه، همکار بیمارش، مرد گونی‌به‌دوش، پسرک جیگاره‌فروش.

ب-۴) توصیف تحقیری

روزنامه‌فروش مفنگی، جوان تازه از مدرسه درآمده، ملاموشی، قبا آرخلوقیه، مردک باریک و پسرک عطر‌فروش.

ج) نام‌گذاری با کمک صفت شمارشی

از دیگر شیوه‌های نام‌گذاری شخصیت در مجموعه سه‌تار معرفی افراد با تعداد آنهاست. این نوع صفت‌ها می‌توانند پسین یا پیشین باشند.

یک پاسبان دیگر و دو تا پیرمرد، یک جفت از این تفنگ‌دارها، چهار نفر دیگر، سه نفر مسافر و... نمونه‌هایی از این نوع استفاده‌اند.

در برخی موارد، صفت‌های شمارشی با صفت اشاره همراه هستند و به گونه‌ای شخصیت را شناسا می‌سازند. گروه وصفی همین دو نفر، از این نوع هستند.

«خیلی ضعیف بود در نظر اول خیلی بیشتر به یک آدم تریاکی می‌ماند، ولی شوری که امروز در او بود و گرمایی که از یک ساعت پیش تا کنون - از وقتی که صاحب سه‌تار شده بود - در خود حس می‌کرد گونه‌هایش را گل انداخته بود و پیشانی‌اش را داغ می‌کرد». (همان: ۱۱)

این نوع بندنوشته‌ها را می‌توان در لایه‌های مختلف بررسی کرد. هر کدام از لایه‌ها به موقعیتی خاص از قهرمان و یا فکر نویسنده اشاره دارد.

ب) نام‌گذاری به وسیله ترکیب‌های وصفی

رایج‌ترین شیوه‌ی نام‌گذاری شخصیت‌ها در این مجموعه، استفاده از ترکیب‌های توصیفی است. این توصیف‌ها گاه جنبه کاملاً تعریفی دارد و گاه انتقادی و تمسخرآمیزند و در بیشتر موارد حالتی خنثی دارند و تنها برای معرفی شخصیت‌های در حاشیه استفاده شده‌اند. این نوع صفت‌ها لزوماً با صفت‌های دستوری هم‌خوانی ندارند و گاه به صورت تتبع اضافات هستند. در برخی موارد نیز یک جمله در جایگاه صفت نهشته است.

در تمام داستان‌های مجموعه سه‌تار این شیوه نام‌گذاری شخصیت دیده می‌شود. آل احمد از این روش بیشتر برای نام‌گذاری شخصیت‌های فرعی استفاده می‌کند.

ب-۱) توصیف مکانی

دختر روستانشین، دوتا برادر مزلقان‌تپه‌ای، پسرک دورافتاده و غریب، سرباز استرالیایی، زن و شوهر مازندرانی.

د) نام‌گذاری با اسم یا صفت مبهم

استفاده از یک ترکیب مبهم یا چند ترکیب مبهم در نام‌گذاری شخصیت می‌تواند مشخص نبودن شخص را به تصویر بکشد. ترکیب یک صفت مبهم با اسم یا ترکیب‌های نامشخص در این گروه قرار می‌گیرند. هر، چند، هیچ، و.. از صفت‌های مبهمی هستند که در این نوع توصیف کاربرد دارد. «هر راننده‌ای که وارد می‌شود در بزرگ و از هم‌درفتنه گاراژ را پشت سر خود می‌بندد». (همان: ۹۹)

«من گفتم همچو کسی با ما نبود». (همان: ۸۱)
«همه با غرو لند، کج می‌شدند و از پهلوی او چشم غره می‌رفتند و می‌گذشتند». (همان: ۲۳)
«هنوز پچ‌پچ چند نفر که در تاریکی گاراژ به زبانی غیر از فارسی حرف می‌زدند، شنیده می‌شد». (همان: ۱۰۱) در این جمله سه گروه پچ‌پچ، چند نفر، تاریکی گاراژ و حرف زدن به زبان غیر فارسی، اوج ابهام در معرفی شخصیت به خواننده است.

از دیگر صفت‌های مبهم مورد استفاده در داستان‌های سه‌تار دیگر و دیگران است که به صورت هدفمند استفاده شده است:

«وقتی تار زیر دستش بود و با آهنگ آن آوازی را می‌خواند، چنان در بی‌خبری فرو می‌رفت و چنان آسوده می‌شد که هرگز دلش نمی‌خواست تار را به زمین بگذارد. ولی مگر ممکن بود؟ خانه دیگران بود و عیش و سرور دیگران و او فقط می‌بایست مجلس دیگران را گرم کند». (همان: ۱۰)

استفاده از دیگران پشت سر هم و به طور گسترده نشان‌دهنده نداری و عدم تعلق و در عین حال بی‌تفاوتی سایرین است. با این حال نویسنده نفع و دسترسی آسان خود را نیز بیان داشته است. گاهی هیچ یک از صفت‌های مبهم دستوری استفاده نمی‌شود؛ بلکه ترکیب وصفی از اضافه شدن وجهی شناخته‌نشده به هسته ساخته می‌شود.

«یک پیش‌خدمت ناشناس از کنار میز احمد علی خان گذشت». (همان: ۱۳۵)

صفت بیانی ناشناس، پیش‌خدمت را مبهم کرده است. تنها در یک مورد و در داستان اختلاف حساب از این روش استفاده شده است.

۹. دیگر روش‌ها

جلال آل‌احمد گاهی برای نام‌گذاری شخصیت‌های داستان‌هایش از واژه‌هایی استفاده کرده است که هدف از آنها رساندن مفهومی خاص بوده است:

«شب روضه هفتگی مان بود. من تا پشت بام خانه را آب و جارو کردم و رخت خواب‌ها را انداختم، هوا تاریک شده بود و مستمعین روضه آمده بودند». (همان: ۷۳)

استفاده از مستمعین روضه علاوه بر تلفظ سنگین، در واژه مستمع می‌تواند به گران‌گوشی و نیز تنها شنوندگی دلالت کند که با فضای عمومی داستان هم‌سو است.

تنها پدیده ماورایی در داستان *سوس* ظهور پیدا کرده است. از ما بهتران در باور مردم به اجنه

منابع

- آل احمد، جلال (۱۳۸۳). سه‌تار. قم: خرم.
- اخوت، احمد (۱۳۷۱). دستور زبان داستان. تهران: فردا.
- اسحاقیان، جواد (جلال آل احمد) (۱۳۹۲). داستان شناخت ایران. تهران: نگاه.
- انوری، حسن (۱۳۷۹). دستور زبان فارسی. همراه حسن احمدی گیوی. چاپ بیستم. تهران: فاطمی.
- شمیسا، سیروس (۱۳۸۹). معانی. چاپ دوم. تهران: میترا.
- صفوی، کورش (زمستان ۱۳۹۲). «کدام معنی؟». فصلنامه پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی. صص ۴۰-۱۱.
- فتوحی، محمود (۱۳۹۰). سبک‌شناسی نظریه‌ها، رویکردها و روش‌ها. تهران: سخن.
- قیومی، مهوش (۱۳۸۸). ارزش توصیفی نام‌های شخصیت‌ها در هزار و یک شب. هزار و یک شب در جهان هزار و یک شب. جلال ستاری. صص ۶۹-۵۱. تهران: مرکز.
- میرصادقی، جلال (۱۳۸۵). عناصر داستان. چاپ پنجم. تهران: سخن.
- میرعابدینی، حسن (۱۳۸۷). صد سال داستان‌نویسی ایران. جلد ۱. چاپ پنجم. تهران: چشمه.

Onomastics (2003). In Merriam-Webster's dictionary (11th ed) springfield M. A.

اطلاق می‌شود و در این داستان جلال به آن اشاره کرده است.

بحث و نتیجه‌گیری

آنچه از نام‌شناسی شخصیت‌های این کتاب به دست می‌آید آن است که آل‌احمد با استفاده از نام‌های مختلف، در به تصویر کشیدن فقر فرهنگی رایج در جامعه به جهت فقر مالی و خرافه‌پرستی تلاش می‌کند. جلال در نام‌گذاری شخصیت‌هایش یا از شیوه کوچک‌انگاری استفاده کرده است و حوادث احاطه‌کننده شخصیت را بزرگ‌تر از خود او دیده است یا در تلاش است باورهای خردکننده اشخاص را به تصویر کشد. نام‌های استفاده‌شده برای شخصیت‌ها در بردارنده باوری مذهبی - خرافه‌ای در افراد است که با باورهای مذهبی - روشنفکرانه جلال سازگار نیست. توصیف صحنه‌ها، افکار، شخصیت‌ها و نحوه نامیدن اشخاص همه در جهت بیان ایدئولوژی نویسنده است. شیوه‌های پرداختن شخصیت در داستان‌های سه‌تار متنوع است. با شناخت شخصیت‌های داستان‌های این مجموعه به راحتی می‌توان رنگ و فضای و صحنه وقوع داستان‌ها را دید. رنگ غالب شخصیت‌های این مجموعه خاکستری است. استفاده از اسم عام و توصیف از رایج‌ترین شیوه‌های نام‌گذاری شخصیت در مجموعه سه‌تار است و اسم خاص بسیار کم مورد توجه بوده است.

Personality of Characters in the Stories of the Seh Tar by Jalal Al Ahmad

Masoumeh Moradi* / Mahmoud Kamali **

Receipt:

2016/Sep/30

Acceptance:

2017/May/29

Abstract

The power of peoples' identification with the protagonists of stories is so high. The heroes of the story are the same people of society and the audience or readers in reading the work sees themselves as the hero; hence, the analysis of the characters and heroes of the stories is necessary. One of the ways to better understand the heroes of the story is the character's identity. The author introduces the stories' characters using different names. Being familiar with the actor's characters in the work, in turn, helps us to identify the inner layers of a literary work; henceforth knowing the names and charactes of a story is the basic procedure in the analysis and critique of a story. Although fiction writing in Iran and Persian literature has not a long history, writers in this field have created different works recently. Jalal al-Ahmad is one of these writers. Since Jalal is one of the famous Iranian writers and has certain ideologies, recognizing the identity of his stories' characters is very important in his story analysis. In this article, it has been tried to address the fiction characters in the Seh Tar by Jalal al-Ahmad.

Keywords: Seh Tar, Jalal Al Ahmad, Knowing Characters (Names), Character.

* M. A. Student, Persian Language and Literature, Payam-e-Noor University (Correponding Author).
Email: moradimasooome@ymail.com

** Assistant Professor, Persian Language and Literature, Payan-e-Noor University.